

## از ویس و رامین تا خسرو و شیرین

فرهنگ هیچ قوم دیگری را سراغ نداریم که به اندازه فرهنگ ما فارسی زبانان این طور به شعر آغشته باشد و این چنین اقیانوس ژرف پهناوری از شعر انباشته باشد. و شاید به همین دلیل هم کمتر فرهنگی را می شناسیم که در آن حس تمیز شعر به این درجه کند شده باشد. گواه این حرف آنهمه تعریفها و توصیفهای همانند و علی البدلی است که در همه متون تاریخ و نقد شعر در باره همه شعرای خود از یمانندترین آنها تا پیمایه ترین آنها می خوانیم.

هدف این بحث این است که گام کوتاه دیگری در راه دوباره نگری به ماهیت شعر و موازین و معیارهای شعر سنجی در فرهنگ فارسی برداشته شود. این همان هدفی است که پیش از این در دو مقاله در باره شعر فردوسی و مولوی به آن پرداخته ام و اکنون هم در مقاله دیگری در باره حافظ به آن مشغولم. این مسأله البته در بخشهای پردامنه ای که در اطراف شعر امروزی مطرح شده و می شود یک مسأله اساسی و مرکزی است، و روشنگریهای زیادی در باره آن از قلم بعضی شاعران متفکر و متقدین منصف در دست است. ولی در باره شعرای کلاسیک ما جای تأمل و تفکر بسیار است. به همین دلیل است که با اشتیاق و کنجکاوی زیاد منتظر شنیدن بیانات همکار ارجمندم آقای جلال خالقی مطلق در همین جلسه هستیم. و البته باید یادآور شوم که هرچه می گویم در این مرحله بیشتر پیشنهادهایی است برای شروع بحث، و از حضار دانشمند خواستارم که آن طور تلقی

فرمایند. آنچه می‌گویم قضاوت قاطعانه نیست بلکه آماده کردن زمینه است برای قضاوت‌های عادلانه‌تر و آگاهانه‌تر. همچنین باید بگویم که در این دوباره‌نگری پابند مکتب فلسفی انتقادی خاصی نیستم، هر چند به قول عبید از بیشتر این «مذاهب منسوخ و مختار» بهره برده‌ام.

نکته دیگری هم که باید اذعان کنم تا به جرم انتقال معیارهای امروزی و فرنگی به زمانها و مکانهای دیگر محکوم نشوم این است که در آنچه که از شعر و درباره شعر خوانده‌ام و با مایه ناچیز خود درک کرده‌ام ماهیت و جوهر شعر را از Anacreon یونانی باستانی گرفته تا عمر خیام و حافظ خودمان تا Haiku های ژاپنی تا Baudlaire و Eliot یکی یافته‌ام.

پیش از ورود به مطلب چند نکته لازم مقدماتی را باید یادآور شوم. نخست اهمیت الگوی شعر عربی است در نضج گرفتن شعر فارسی. در تمام مبادی امر از تعریف شعر (کلام موزون مقفی)، تا انواع شعر (مخصوصاً اهمیت و اولویت قصیده)، تا اوزان شعر (تحمیل عروض عربی بر شعر فارسی)، تا جایگاه شعر در اجتماع (محافل درباری)، و بخصوص ذوق شعر (برخورد انتزاعی و آنی با اجزای شعر) و نقد شعر (تمرکز در برانگیختن حس اعجاب در خواننده یا شنونده) این معیارهای اقتباس شده از ادب عرب است که فضای بحث درباره شعر فارسی را انباشته است و ما را از درک ماهیت و تمامیت جوهر شعر باز داشته است.

این جاست که به اهمیت و اولویت آن صفت سومی که نابغه موشکاف خواجه نصیرالدین طوسی بر تعریف شعر افزود، یعنی کلام مخیل را بر مقفی و موزون افزود، پی می‌بریم، بدرستی باید ماهیت و جوهر شعر را در این صفت جست. آن گاه است که به اکسیر افسونگری شاعر که به کمک خیال، لفظ و معنی و صدا را به هم آمیخته است و اثری سحرانگیز آفریده است واقف می‌شویم. این تعریف درست آن هنری است که افلاطون و پیغمبر اکرم و احمد کسروی آن را نکوهیده‌اند. ولی حقیقت این است که در عرف شعرشناسی ما این صفت مخیل نه تنها اولویت خود را احراز نکرده است بلکه بیشتر به بوتۀ اجمال افکنده شده است.

از این بحث مقدماتی می‌شود به این نتیجه رسید که قالب شعر نه فقط بر محتوی بلکه بر تمامیت شعر چربیده است، تمامیتی که فقط از همبستگی جدانشدنی قالب و محتوی بوجود می‌آید. درگیری مفرط با صنایع شعر و فنون بدیع چه بسا که شاعر و شعر خوان را از

جوهر شعر و تمامیت آن غافل گذاشته است. چگونه گفتن جای چه گفتن را گرفته است. در نتیجه موازین و اصول نقد شعر بیشتر از علم بلاغت ( Rhetoric ) آب می خورد تا علم زیباشناسی ( Aesthetic ).

این معیارهاست که در تمام متون عربی نقد شعر به آن بر می خوریم و انعکاس آن را در فارسی شمس قیس رازی و نظامی عروضی و رادویانی هم می خوانیم. شاعران ما همه در همچه فضای ذوقی بار آمده اند و اغلب چهل سال استخوان خرد کرده اند و در دیوانهای شعرای عرب غوطه زده اند و به آن نازیده اند. ولی همان طوری که شعرای خوب عرب زبان مثل ابوالعلا و ابن زیتون هم گاهی این قیود را شکسته اند، بهترین شاعران ما هم مثل خیام و مولوی و حافظ چه آگاه و چه ناآگاه پا را از این موازین فراتر نهاده اند و بهترین نمونه های شعر جوهری را برای ما آفریده اند.

از جمله آنچه در شعر فارسی در این الگو نمی گنجد تمایل به قالب مثنوی است برای نظم داستانهای بلند. تحول مثنوی از داستانهای حماسی به عشقی و عرفانی یکی از برجسته ترین و بزرگترین شعر فارسی است. بررسی اجمالی ماهیت شعری ویس و رامین و خسرو و شیرین در این سیر تحولی شباهتهای نوعی، ریشه ای، و شکلی این دو اثر را نمایان می کند:

الف. کشمکش عشق و گناه در طبقه فرمانروا.

ب. روایات بازمانده روزگار پیش از اسلامی.

ج. داستان تاریخی و تاریخ داستانی.

د. آمیزش عناصر داستانهای عامیانه.

ه. وزن مشترک هزج.

و. عناصر اقتباسی نظامی از گرگانی.

بحث درباره ماهیت شعر فارسی و موازین و معیارهای حکمفرمای بر آن و تحولات تاریخی و تدریجی آن را از همین عناصر مشابه و اقتباسی می توانیم شروع کنیم. خوشبختانه استاد گرامی آقای محمد جعفر محبوب در مقدمه مشروح و سودمندی که بر متن منقح خود از ویس و رامین نوشته اند، کار را برای همه آسان کرده اند و در این جا لازم به تکرار نیست. فقط برای یادآوری کافی است که به چشمگیرترین این اقتباسها یا شاید بهتر بگوییم تقلیدها اشاره کنیم: توصیفهای متعالی و طولانی از زیبایی شیرین، تصویرهای رنگارنگ مکلف و مصنع از طلوع و غروب آفتاب، اوصاف و صفات شب، تشابه و تمثیل عالمانه (اگر نگویم فضل فروشانه) افلاکی، نامه ها، سوگندها،

مناظره‌ها و مناقشه‌های ملال‌انگیز و دیدار و گریزهای عشاق و حتی ریزش برف در قصر شیرین. بحث در این نیست که این تشابهات توجه نظامی را به ویس و رامین محرز می‌کند، بلکه سؤال این است که چرا این ویژگیهای ظاهری ویس و رامین نظامی را به اقتباس یا تقلید و هنرنماییهای خود برمی‌انگیزد؟ جواب چیزی نمی‌تواند باشد جز این که معیارهای شعرشناسی و شعر سنجی یا مبادی ذوق و سلیقه هنری رایج در فرهنگ ما، یعنی همان چیرگی قالب بر محتوی که به زیان تمامیت شعر تمام می‌شود، همان سرمستی از صناعات شعری که جای خود شعر را می‌گیرد، همان برخوردارهای انتزاعی و آنی با لطف شعر که ما را به اجزای شعر می‌پردازد و از جوهر و ماهیت و تمامیت آن وا می‌دارد، همه اینها شاعر با استعدادی چون نظامی را چنان به خود مشغول می‌کند که خواه ناخواه در این راه گام برمی‌دارد. نه این که در ضمیر شاعر او حس تمیز نیست، مفهوم والاتری از جوهر شعر نیست. مثلاً در همان اول خسرو و شیرین انگیزه خود را به نظم کتاب به هاتف نسبت می‌دهد که کسی جز الهه الهام بخش شعر یا به قول فرنگیها muse او نیست. و این ضمیر شاعر اوست که از قول هاتف به او می‌گوید سخن کوتاه دار. از اطناب پرهیز. و آن وقت فصل مبسوطی در فوائد کم سخنی بدنبال می‌آورد. همین تمایل به وعظ که در سرتاسر داستان دیده می‌شود و روح شاعر را بصدا در می‌آورد که بس کن و برگرد بر سر داستان، نشانه‌ای است از نشستن موازین بلاغت بجای شعر، Rhetoric بجای Poetic و Aesthetic.

البته این بحث ما را ناگزیر به تضادهای روانی و شخصیتی و احساسی نظامی می‌کشاند. و اینها تضادهایی نیست که ما با عطف اصول روانکاوی امروزی به ما سبق و کشیدن مرده هشتصد ساله به بالین Freud به آنها پی برده ایم. تضادهایی است که خود او بصراحت درباره خود اعتراف می‌کند. از سویی یک شخصیت خشک مقید زاهد، و از سوی دیگر یک دل پر شور و سودای عشق چشیده. شاید این تضادهاست که سرشت مقید درونی او را با قیده‌های بیرونی صنایع شعر اخت می‌دهد و در ویس و رامین از آنچه که مایه یکپارچگی و روانی و سادگی و اصابت آن اثر است می‌گذرد و به تصنعات آن می‌پردازد. شک نیست که ویس و رامین علی‌رغم تمام توصیفهای مبالغه‌آمیز و درازای بی‌تناسب‌نامه‌ها و عذرو عتابهای پی در پی و دیگر خرده‌هایی که بر آن می‌توان گرفت یکی از بزرگترین شاهکارهای داستان عشقی جهان است دقیقاً به این دلیل که هیچ وقت تمرکز اصلی خود را از دست نمی‌دهد، و آن پروردن شخصیت ویس و نفوذ به کنه ضمیرهای آگاه و ناآگاه او و توانها و ناتوانیهای او و آرزوهای او و امیدها و هراسهای

او در پنجه عشق است. یک همچو شخصیت پرتو و تمام عیار زنی را در کشاکش عشق با این عمق و اصابت در ادبیات جهان سراغ نداریم تا *Madame Bovary* و *Lady Chatterly's Lover*. حتی آن خورده‌هایی که بر کتاب گرفته می‌شود در این چهارچوبه به پروراندن شخصیت ویس کمک می‌کند. شخصیت‌های دیگر داستان و مخصوصاً دایه نیز بنوبت خود نقاط جذب و دفعی هستند برای پروراندن و نمایاندن شخصیت ویس. حتی شاخ و برگ‌های فرعی داستان از قبیل داستان گل و صحنه‌های رزمی هم از تناسب اصلی درخت داستان نمی‌کاهد و به تمامیت آن لطمه نمی‌زند.

در مقایسه با ویس و رامین، خسرو و شیرین از این استحکام ساختاری و یکپارچگی بهره کمتری دارد. شاخ و برگ‌های ماجرای خسرو و شیرین و شخصیت‌های فرعی آن اغلب سرزده و بی‌آگاهی و ارتباط قلبی پیدا می‌شوند و خواننده را سردرگم می‌کنند. مضامین ارتباطی هم گاهی نیم پرداخته و نارساست، مثل روابط خسرو و هرمز و شخصیت بهرام و اتهام پدرکشی و غیره. در عوض به قول استاد ارجمند جناب دکتر محجوب: «خسرو و شیرین از جهت صنعتگری برتر از ویس و رامین است و نظامی در کمتر بیتی است که صنعت بدیعی را رعایت نکرده باشد.»

اکنون برای این که نمونه بارزی از آن موازین و معیارهای شعرشناسی و شعرسنجی رایج در فرهنگ ما را که محتاج به دوباره نگری است نشان دهم باز به راهنمایی دکتر محجوب قضاوت وحید دستگردی را درباره ویس و رامین و خسرو و شیرین نقل می‌کنم:

نظامی در نظم خسرو و شیرین و لیلی و مجنون عشق و عفت را به سرحد کمال تعریف و توصیف و ترویج کرده و گویی از نظم کردن فخر گرگانی ویس و رامین را که در حقیقت افسانه‌ای است زشت و کتابی است دشمن ناموس و خصم تاریخ عظمت اخلاقی ایران بی‌نهایت متأثر شده و خواسته کسر آن بزهکاری و جنایت را با افسانه‌های عشق و عفت و پاکی جبران سازد و عظمت اخلاقی ایران را نگاهبانی کند. الحق ایرانیان هم عقیده حکیم نظامی را پیروی کرده و افسانه ویس و رامین را به دور انداخته کتاب خسرو و شیرین و لیلی و مجنون را به نشر و استنساخ و خواندن پرداختند. از کتاب ویس و رامین جز اسمی در تذکره‌ها باقی نماند... و در این اواخر هم گرچه با اشتباهکاری طبع و نشر شده ولی باز هم مسلم شیوع نخواهد یافت و راه طاق نسیان را پیش خواهد گرفت.

در این بحر پیش از نظامی، فخری گرگانی ویس و رامین را منظوم داشته ولی در برابر خسرو و شیرین بعدی کوچک و ناچیز است که بکلی از نظر روزگار فراموش و جز نامی از آن باقی نمانده و در حقیقت حکم کرم شبتاب دارد در برابر سهیل یمانی یا چراغ پیرزن در مقابل خورشید نورانی.

و حال این ما هستیم که باید انصاف بدهیم که مسیر تحول از آن کرم شبتاب به این سهیل یمانی سیری ست صعودی یا نزولی؟ ولی کاری که نباید بکنیم این است که نگذاریم آن غیظ مفرط و حید دستگردی دامن نظامی را بگیرد و ما را از قضاوت سنجیده تری باز دارد. اگر خسرو و شیرین با تمام تکلفها و تصنعها و فضل فروشیهایش ناتمامتر از ویس و رامین بنظر می آید تنها به دلیل اصرار و ابرام نظامی در توجه به این ظواهر شعر نیست. او هدف دیگری دارد که بعدها در لیلی و مجنون و در حد اعلی در هفت پیکر با موفقیت بیشتری به آن دست می یابد. و آن سیر دادن مثنوی فارسی از وسیلهٔ ابراز عشق انسانی به ماجرای عشق عرفانی است. و موفقیت او را باید در صدها مثنوی فارسی و ترکی و اردوی بعد از او ارزشیابی کرد. در این سیر تحولی از عشق انسانی به درجات بالاتر عشق تا عشق عرفانی محض خسرو و شیرین حکم یک آزمایش ابتدائی دارد. در این آزمایش، انتخاب موضوع با منشأ آن و شخصیتهای قهرمانانش چندان هماهنگی بنظر نمی رسد، و بالاتر از آن تضادهای درونی شاعر که در کارهای بعدی او حتی بصورت عاملی سازنده و آفریننده جلوه می کند در خسرو و شیرین هنوز تردید و دودلی برای او ایجاد می کند و یکدستی جوهری هنری را از آن می رباید.

بخش زبانها و فرهنگهای خاور نزدیک، دانشگاه کالیفرنیا، لوس آنجلس